

سال بیست و چهارم / شماره ۵۵۱۲



بخش فرهنگی – «نیو موریکونه» – آهنگساز مشهور ایتالیایی –

خیرا و در سن ۹۱ سالگی درگذشت، در این راستا به گفت‌وگوی کوتاهی از این آهنگساز برجسته در سال‌های گذشته نگاهی داریم. «موریکونه» که گاهی با عنوان «پدرخوانده موسیقی فیلم» شناخته می‌شد، در طول سال‌های اخیر بارها با نشریات و مجلات مختلف به گفت‌وگو پرداخته بود.

نشریه گاردین در سال ۲۰۱۶ و به مناسبت ۸۷ سالگی «موریکونه»، گفت‌وگوی مختصری از این هنرمند را منتشر کرد که در ادامه

بخش‌هایی از این مصاحبه را از زبان موریکونه می‌خوانید:

«با گذشت زمان مضطرب‌تر می‌شوم، حتی با این‌که اکنون اعتماد به نفس بیشتری دارم، اما اشتیاق من به بهتر بودن و پیشرفت کردن حس قوی‌تری است. ممکن است بیشتر اوقات نگران و مضطرب به نظر برسم چراکه در واقعیت همین احساس را دارم. حرفه‌ی من مسوولیت سنگینی را به دوش من گذاشته است.

من کودکی دشواری را گذرانده‌ام. در شهر رم و در دوران جنگ جهانی دوم بزرگ شدم. رم در ابتدا توسط آلمانی‌ها و سپس توسط متحدهانشان اشغال شد. بعضی اوقات غذای کافی برای خوردن نداشتیم.» «خوشحالم که در نهایت برنده یک جایزه اسکار شدم. «تارانتینو» زمانی که از من درخواست کرد تا موسیقی فیلم «هشت نفرت‌انگیز» را بسازم، فیلم را به من نشان نداد و فقط نسخه ترجمه شده ایتالیایی فیلمنامه را برایم ارسال کرد. من و همسرم فیلمنامه را دوست داشتیم، بنابراین آهنگسازی این اثر را قبول کردم.»

«ملاقات «ماریا» همسرم، و ازدواج با او عاشقانه‌ترین لحظات زندگی‌ام بود. او دوست یکی از خواهرانم بود. اکنون ۶۰ سال است که ازدواج کرده‌ایم. وقتی ۴۰ ساله بودم به او گفتم آهنگسازی موسیقی فیلم را متوقف می‌کنم و زندگی‌ام راوقف آنچه که «موسیقی مطلق» می‌نامم، خواهم کرد. این را در ۵۰ سالگی، ۶۰ سالگی، ۷۰ سالگی و ۸۰ سالگی هم گفتم. شاید زمانی که ۹۰ ساله شوم این کار را بکنم.» «سررجی لونه» در ابتدا مرا نتشناخت. ما زمانی که بسیار جوان بودیم در مدرسه درس می‌خواندیم. اما زمانی که او به سراغم آمد و از من خواست تا موسیقی فیلم «یک مشت دلار» را بسازم، نمی‌داست که من همان «موریکونه» مدرسه هستم. ما خیلی زود یکدیگر را شناختیم و من پیشنهاد را قبول کردم.» «من هم هیچ موسیقیدان پاپ را نمی‌دانم. موسیقی پاپ «استاندارد» شده است؛ این سبک از موسیقی برای جلب رضایت گروه بزرگی از مخاطبان شکل گرفته است. من هم برای جلب رضایت مخاطبان زیادی موسیقی می‌سازم، اما وقتی به موسیقی من گوش دهید متوجه می‌شوید که من تمام تاریخ آهنگسازی را مطالعه کردم و به کار برده‌ام.» «صبح خیلی زود از خواب بیدار می‌شوم و نوشتن قطعات موسیقی را از ۹ صبح آغاز می‌کنم و تا ظهر به این کار ادامه می‌دهم. پس از صرف ناهار با همسرم و گپ و گفتی با او، کارم را تا غروب ادامه می‌دهم.»

«همه‌ی افراد می‌میرند. من از خود مرگ نمی‌ترسم. چیزی که بیش از هر چیزی من را می‌ترساند این است که اگر زندگی‌ام پیش از همسرم به‌تمام برسد او را تنها گذاشته‌ام و برعکس. ایده‌آل‌ترین نوع، مرگ همزمان هر دوام است.»

.....

موسی علمی در گذشت



بخش فرهنگی – موسی علمی، مدیر کتابفروشی علمی و از دست‌اندرکاران نشرهای علم، علمی و سخن، صبح دیزروز بر اثر بیماری درگذشت و پیکر وی در بهشت معصومه قم به خاک سپرده شد. موسی علمی از اعضای خاندان علمی، مدیر کتابفروشی علمی و از دست‌اندرکاران نشرهای علم، علمی و سخن، صبح امروز سه شبه ۲۴ تیر ۱۳۹۹ بر اثر بیماری درگذشت. پیکر مرحوم موسی علمی در بهشت معصومه قم به خاک سپرده شد. بر اساس این گزارش، همه برادران موسی علمی، به جز یک نفر، در کار نشر مستند. احمد علمی (انتشارات ایران)، رضا علمی (انتشارات نوین)، محسن علمی (انتشارات نادی)، حسن علمی (انتشارات علمی)، مهدی علمی (نشر علم)، عباس علمی (انتشارات زیبای) و علی اصغر علمی (انتشارات سخن). مرحوم موسی علمی، فرزند محمدعلی علمی، بزرگ‌ترین پسر محمداسماعیل علمی و بنیانگذار شرکت تضمین چاپ علمی بود که همراه با برادرانش ۸ انتشارات و چندین کتابفروشی را اداره می‌کردند. موسی علمی، کتابفروشی علمی را که کهن‌ترین میراث خاندان بود، در اختیار داشت، کتابفروشی کهن سالی که از جنگ جهانی دوم بر جا بود اما در سال‌های اخیر، تعطیل شده بود.

.....

«بچه زرنگ» روی پرده سینما می‌رود

بخش فرهنگی – انیمیشن سینمایی «انقراض» به «بچه زرنگ» تغییر نام داد و از لوگوی جدید این فیلم رونمایی شد.

حامد جعفری تهیه کننده این اثر، از تغییر نام اولین انیمیشن سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به «بچه زرنگ» خبر داد و گفت: پیش از این نام این انیمیشن سینمایی که محصول مشترک استودیو هنرپویا و کانون است، «انقراض» بود اما پس از پیمایش در بازارهای مختلف و بررسی بازخوردهای داخلی و خارجی تصمیم به تغییر نام این فیلم گرفتیم و نام آن را به «بچه زرنگ» تغییر دادیم. «NIMBLE» نیز نام انگلیسی جایگزینی است که به جای «EXTINCTION» برای این اثر به کار خواهد رفت. وی افزود: انیمیشن «بچه زرنگ» موضوع و درون مایه ای محیط زیستی دارد و در فضای ایران امروز روایت می‌شود.

گفتنی است مجموعه هنرپویا تاکنون انیمیشن‌های سینمایی «شاهزاده روم» و «فیلشاه» را در ایران و بیش از ۲۰ کشور دیگر جهان برای مخاطبان سینما عرضه کرده است.

{فرهنگ و هنر }



مولف «شب به خرس»:

دوست ندارم قصه‌ای بنویسم که وابسته به یک ژانر باشد

الهام استرابی

عماد رضایی‌نیک گفت: من به ژانرگریزی معتقدم درواقع خیلی دوست ندارم قصه‌ای که می‌نویسم وابسته به یک ژانر باشد مثلا من از المان‌های قصه‌های پلیسی استفاده کردم و از یک جایی داستان شاید به گونه فانتزی نزدیک شده و از جایی به بعد هم قصه عاشقانه‌ای روایت می‌شود. عماد رضایی نیک نویسنده جوان و صاحب رمان‌های «پسری بی‌نام در روزگار نارنجی» و «شتباهات روانشناسی» در تازه‌ترین اثر خود «شب به خرس» که در انتشارات هیلا منتشر شده، با نگاهی به مسائل روانشناختی و ادغام ماجراهایی پلیسی و فانتزی تجربه جدیدی خلق کرده و مخاطب را به دنیای خیال و ماجرا دعوت می‌کند. به مناسبت انتشار این اثر گفت‌وگویی با او انجام داده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

◆ قبل از پرداختن به رمان «شب به خرس» کمی از «پسری بی‌نام در روزگار نارنجی» و «شتباهات روانشناسی» برایمان بگویید؟

اساس «شتباهات روانشناسی» طنز است. کار من روانشناسی است و این اثر درواقع دست انداختن روانشناسی بوده و بطور کلی در حوزه طنز نوشته شده است، ولی «پسری بی‌نام در روزگار نارنجی» رمانی است که راوی آن نوجوانی است که سودای فوتبالیست شدن داشته و حول‌وحوش فضایی نوجوانانه در ژانرهای مختلف می‌گذرد. درواقع تجربه زیسته نوجوانی با دوستانش با تم فوتبال است. که سال ۹۷ در نشر کوله‌پشتی چاپ شده و اولین رمان من است.

◆ ایده «شب به خرس» چگونه به ذهنتان رسید و تصمیم به نوشتن آن گرفتید؟

من مشغول نوشتن رمان دیگری بودم و همیشه یک فیلم‌نامه‌ای داشتم که راجع به آدمی است که در بزرگسالی زندگی خوشحالی ندارد و بسیار غمگین است؛ یک روز دوتا از دوستانش را می‌بیند و ما متوجه می‌شویم او در زمان مدرسه‌از معلم‌ها تقلید می‌کرده و ادای آن‌ها را در می‌آورده و همیشه باعث خنده و شادی هم‌کلاسی‌هایش می‌شده، ولی المان‌های دیگری هم به ذهنم رسید که همه این‌ها در هم تنیده و منجر به «شب به خرس» شد. همچنین یکی،دوتا دغدغه روانشناسی که خودم داشتم و همیشه دنبالشان بودم هم به کلیت شب به خرس اضافه شد که به این کتاب منتهج شده است.

◆ کمی از شخصیت‌های رمان بگویید، این دغدغه روانشناسی که می‌فرمایید چقدر در شکلگیری آن‌ها موثر بود؟ مثلا در رابطه با شخصیت ناصر که همیشه دچار توهم است!

ممکن است چنین چیزی از کتاب برداشت بشود و ممکن است چنین برداشتی نشود یعنی دلم نمی‌خواهد خیلی مشخص به این نتیجه برسیم که دچار اختلالات

سایکوتیک است؛ ولی به نظرم هرکس کاری که انجام می‌دهد، آن کار روی نوشتنش‌اش تاثیرگذار است. یعنی در واقع روح کاری که انجام می‌دهد روی داستان‌ها و قصه‌هایی که تعریف می‌کند اثر می‌گذارد. من هم به دلیل کار روانشناسی، این اتفاق خیلی مواقع شاید ناخودآگاه برایم می‌افتد یعنی هیچ‌وقت ننشستم به این نتیجه برسم که خوب حالا من شخصیتی رو بنویسم کم متوجه شام شاید مبتلا به اسکیزوفرنی یا اختلالات سایکوتیک است ولی به هر حال این اشتباهی که در رمان و قصه هام می‌بینید جای پای خودشان را گذاشتند و نشان می‌دهند.

اما نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است، برای من بیشتر روح داستان اهمیت دارد تا اینکه مثلا فکر کنم شخصیت‌هایم الان قرار است این تاثیرگذاری یا حتما این ویژگی‌ها را داشته باشند. یعنی درواقع وقتی روح داستان شکل می‌گیرد دیگر عناصر هم موجود می‌آیند و در دل جهانی می‌نشینند که روایت می‌شود. مثلا شرکتی که در داستان وجود دارد، شرکت بنفشه هم کار روانشناسی انجام می‌دهد با این فرضیه که افرادی که ضربه عاطفی خوردند و یا ضربه عاطفی زدند بدون اینکه تقاض کاری که کرده‌اند را پس بدهند روزگار می‌گذرانند. یا حتی ایده شرکت که توسط دکتر صنعتی که خودش را نابغه معرفی می‌کند و کار روانکاوی انجام می‌دهد، یعنی می‌خواهم بگویم این المان‌های روانشناسی خود به خود در دل داستان موجود می‌آیند. یعنی من بعد از نوشتن و بازنویسی رمان وقتی به آن فکر می‌کنم می‌بینم این المان‌های روانشناسی به سبب دغدغه ذهنی خودم و کاری که انجام می‌دهم موجود می‌آیند، یعنی خیلی وقت‌ها اینطور نیست که قصد کنم یک رمان روانشناسی یا چیزی که المان‌ها و تأملات روانشناسی داشته باشند بنویسم.

◆ اثر دارای راوی دانای کل است، تمعدی در انتخاب داشتید یا فضای داستان اینگونه ایجاب می‌کرد؟

انتخاب راوی بحثی است که بین بچه‌های داستان‌نویس خیلی وجود می‌آید؛ معمولا خط اولی که داستان‌نویس قصه را می‌نویسد به نوعی مشخص می‌کند که چه راویی می‌تواند قصه را بهتر پیش ببرد. من خیلی به این مسئله فکر کردم و از یک جایی به بعد دلم می‌خواست فاضل راوی باشد ولی دلم نمی‌خواست قصه روی دوش فاضل بگردد که به هر حال اگر راوی اول شخص انتخاب می‌شد خواه ناخواه این به ذهن مخاطب متبادر می‌شد که قهرمان قصه یا شخصیت اصلی این ماجرا شاید فاضل است ولی اصلا دلم نمی‌خواست چنین اتفاقی بیوفتد. چون از جایی به بعد ناصر انقدر اهمیت پیدا می‌کرد و از مابقی کار‌کترها مهمتر می‌شد از این جهت که من کتاب را به «امیر نعیمان فر» تقدیم کردم که یک جورهایی انگار شبیه ناصر است. به همین دلیل استفاده از دانای کل این امکان را از نظر حسی برایم فراهم می‌کرد که بار روایی داستان روی دوش فرد خاصی نباشد چون به نظرم دیگر

محمود حدادی مطرح کرد

سرقت از «دن کیشوت» تا «شازده کوچولو»

مجدد را سرقت دانست گفت: احتمالش هست، اما این موضوع درمورد کتاب‌های خیلی معروف صادق است. مثلا «شازده کوچولو» ممکن است در معرض این خطر قرار گرفته باشد، چون ۱۵، ۱۶ ترجمه از آن وجود دارد. ولی من کتابی را که به اندازه آن شهرت داشته باشد و ۱۵، ۱۶ ترجمه پشت سر هم از آن منتشر شده باشد، به خاطر نمی‌آورم. این مترجم سپس بیان کرد: من هم ترجمه تکراری دارم ولی ترجمه مجدد من به فاصله ۷۰ سال از ترجمه قبلی آن کتاب بوده یا این‌که ترجمه از زبان اصلی نبوده و یا مترجم قبلی آن را سرسری ترجمه کرده بوده و واضح است که کار من بیپوده و ترجمه‌ام تکراری و بی‌فایده نبوده است. اما در خصوص «شازده کوچولو» سرقت ممکن است، وقتی نه زبان و نه سلیقه مردم تغییری کرده و ۱۶ نفر آن را در فاصله پنج سال ترجمه کرده‌اند، خود به خود نوعی کمی‌برداری رخ می‌دهد.

محمود حدادی با بیان این‌که آسیب عمده این‌ست که مترجم‌ها در سال‌های اخیر از راه ترجمه نانی به دست نمی‌آورند گفت: این مسئله باعث می‌شود خیلی از استعدادها اصلا به راه ترجمه نمی‌آیند یا مترجمان تفتنی می‌شوند؛ یعنی یکی دو کتاب ترجمه می‌کنند و تا بخوانند تجربه‌ای کسب و سبکی پیدا کنند و ببینند که در کدام حوزه می‌توانند موفق‌تر متن برگردانند، رانده می‌شوند، هم به این خاطر که رسانه‌های دیداری مثل موبایل، اینترنت و … جای کتاب را گرفته و هم این‌که اداره ارشاد گاهی سخت‌گیری‌هایی می‌کند که دیگر ترجمه کردن اصلا نمی‌ارزد، کتابی را ترجمه کنی که نصف آن هم به سلیقه دیگران حذف شود و درآمدی هم ندارد. من اگر درآمد ۳۰ سال ترجمه‌ام را به ماه‌های زندگی‌ام تقسیم کنم، مقادری می‌شود که حتی به پول تاکسی، کاغذ و مداد هم نمی‌رسد. اما به نظر من در گذشته خیلی از مترجم‌ها بودند که از این راه نان می‌خوردند، مثل آقای قاضی و به‌آذین.

گنجینه داود رشیدی در موزه سینما

ترجمه شده داود رشیدی و جلال ستاری، تندیس چوبی بزرگداشت هنرمند داود رشیدی در فرهنگسرای استاد شهریار، کارت خانه سینملا انجمن بازیگران، لوح بزرگداشت در سی امین جشنواره بین المللی فیلم فجر، کارت انجمن تهیه کنندگان مستقل سینمای ایران، کارت عضویت طلایی انجمن بازیگران سینمای ایران، حکم استخدامی داود رشیدی در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران در سال ۱۳۵۲ ، تمبر اختصاصی داود رشیدی، کارت دعوت پنجاهمین سالگرد اجرای نمایش چشم به راه گوود، قرارداد فیلم‌هایی همچون کمال الملک در سال ۱۳۶۲، هزار دستان در سال ۱۳۶۴، گل پامچال در سال ۱۳۶۴، نامه داود رشیدی به پدرش، نامه داوود رشیدی به دخترش لیلی، نامه داوود رشیدی به

چهارشنبه ۲۵ تیر ۱۳۹۹

شخصیت‌ها هم موثر هستند مثل دکتر صنعتی.

البته این به این معنی نیست که دیگر راوی‌ها این امکان را ندارند ولی دانای کل ملموس‌تر است. یا مثلا دانای کل این امکان را به وجود می‌آورد که من بخش میانه‌ای داشته باشم و آن را به «میخائیل بولگاکف» تقدیم کنم. یا فلاش بک بزنم و سرگذشت برادران یعقوبی را روایت کنم. حالا که از رمان هم فاصله گرفتیم و چاپ شده به نظرم راوی دانای کل انتخاب بهتر و ملموس‌تری برای پیشبرد این حجم از روایت و این نوع قصه بوده است.

◆ در داستان شما به جزئیات به خوبی توجه و به آن پرداخته شده به نظر شما این جزئیات چه تاثیری بر کلیت روایت و داستان دارد؟ مثلا ما شخصیت های فرعی زیادی داریم که در چند خط بهشان پرداخته شده است. یا فضاسازی مکان‌ها…

این به مانیفست کلی قصه برمی‌گردد. خیلی وقت‌ها ما اتفاقاتی را می‌بینیم و ساده از آن گذر می‌کنیم مثلا درجهان این رمان پیرمرد قپوه‌چی را می‌بینیم که در شهر کوچیکی زندگی می‌کند اما این آدم کیست؟ به نظرم همین شخصیت‌های فرعی هم برای خودشان قصه‌هایی دارند که ما بعضی اوقات در جهان داستان از کنارشان می‌گذریم که شاید بشود در دو یا سه خط به آن‌ها اهمیت داد مثلا می‌فهمیم آن پیرمرد علاقه زیادی به کشتی دارد و مثل هر شب کشتی رسول خادم و خادارتسف را برای بارها دید و برای بارها از مدال طلای خادم ذوق کرد. یعنی به نظرم می‌آمد که این آدم‌های فرعی هم می‌توانند زندگی‌های جذاب و قشنگی داشته باشند که شاید برای خواننده جذاب باشد.

اگر که یک تصویر از آن شخصیت در رمان می‌بینیم آن تصویر به این ختم شود که این زندگی را دارد. یا آدم‌ها بر هم چه تاثیری می‌گذارند مثلا اگر روزی فاضل از یک کفاشی چیزی می‌خرد بر زندگی آن چه تاثیری می‌گذارد. در زندگی روزمره هم ما آدم‌ها دلمانا برهم اثر می‌گذاریم. پس این تاثیرگذاری در شخصیت‌های فرعی هم می‌تواند باشد. درمورد جزئیات، به طور کلی من خیلی به جزئیات در قصه نوشتن و توصیف کردن معتقد نیستم. این مطلب را ازنگاه خواننده عرض می‌کنم نه نویسنده یعنی متن‌هایی که توصیفات و جزئیات زیادی داشته باشد را به ممکن است برایم جذاب نباشد. به نظرم در جهان امروز که دلمانا در معرض دنیاهای جدید هستیم جزئیاتی می‌تواند مثمر ثمر باشد که کاملا سوار بر قایق داستان باشد یعنی کاملا در خدمت جهان داستان باشد و از زیاده‌گویی بپرهیزد.

◆ فضای داستانی رمان به سوی فضایی فانتزی و جادویی میل می‌کند، در کار قبلی هم همین فضا را دنبال می‌کردید آیا ادبیات فانتزی دغدغه ذهنی شما محسوب می‌شود؟

در رمان پسری بی‌نام‌همه چیز کمی عجیب و غریب‌تر است چون ما یک راوی اول شخص داریم که ماجراهایی را تعریف می‌کند و بیشتر شبیه هزار و یک شب می‌شود به این شکل که راوی به دوستش برمی‌خورد و دوستش قصه‌ای تعریف می‌کند و از دل آن قصه هم قصه دیگری می‌شنویم و قطعا این تم بوده و شاید اگر فانتزی را در نظر بگیریم یک رئالیسم جادویی وجود داشته. یعنی ما ماجراهایی را می‌خوانیم و چیزهایی از شخصیت‌های آن می‌شنویم که به رئالیست جادویی و فانتزی فرم‌های می‌زند. ولی به طور کلی همه قصه‌هایم به همین سمت و سویی که می‌فرمایید یعنی غیر واقعی بودن و شاید فانتزی بودن سوق پیدا می‌کند. پایانی که در شب به خرس وجود دارد و اتفاقاتی که آرام آرام می‌افتد در همه قصه‌هایم هست. چه در داستان کوتاه یا دو رمانی که نوشتم.

◆ به نظر شما جایگاه ادبیات فانتزی در ایران چگونه است؟

خدا را شکر در طی سه چهار سال اخیر خیلی اتفاقات خوبی افتاده است. حداقل سالانه یک یا دو جشنواره بزرگ‌ار می‌شود که من در یکی دو دوره آن شرکت کرده‌ام و در هر دو دوره یکی از داستان‌هایم جایزه برد. همچنین نشرهایی که به صورت تخصصی روی ادبیات فانتزی کار می‌کنند و سایر نشرها که به این نوع ادبیات توجه می‌کنند و کتاب‌هایی را چاپ می‌کنند منظورم از توجه، توجه عاطفی یعنی مراقبت و فکر به رشد آن همانطور که ما در روانشناسی از آن یاد می‌کنیم. شاید ما انقدر کهن الگو‌ها و قصه‌های اساطیری بکر و بسیار جذابی داریم که در سطح بین المللی قابلیت عرضه شدن را دارد. و این یک همت و حمیتی است که از باید جانب نشان‌ان عزیزمان بوجود بیاید.

◆ علاوه بر فضای فانتزی رمان تمی جنایی دارد، به نظر خودتان کار تان در چه ژانری دسته بندی می‌شود؟ ژانر جنایی یا فانتزی؟

اگر از جانب خودم باشد من به ژانرگریزی معتقدم درواقع خیلی دوست ندارم که قصه‌ای که می‌نویسم وابسته به یک ژانر باشد مثلا من از المان‌های قصه‌های پلیسی استفاده کردم و از یک جایی داستان شاید به گونه فانتزی نزدیک شده و جایی به بعد هم قصه عاشقانه‌ای روایت می‌شود. از نظر خودم هم دوست ندارم که بگویم حتما در یک ژانر قرار می‌گیرد یا مثلا بگویم چون ویژگی‌های روان‌شناسانه دارد یک رمان روان‌شناسانه است. برای خودم جذاب است که مخاطب آن را در هر ژانری ببیند، جنایی یا فانتزی و روانشناسانه و برای من یک حسن است اگر مخاطبان آن را در همه این ژانرها ببینند و قائل به یک ژانر نباشند.

◆ در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

یک رمان نوشتم و درحال بازنویسی آن هستم که نسبت به کارهای قبلی خیلی فانتزی‌تر است و این ژانرگریزی را دارد و پلیسی هم است تا زمان مناسبی برای انتشارش برسد و آن را به یک نشر محترم بسپارم.



او ادامه داد: ولی در سال‌های اخیر فقط آقای سحابی بود که از این راه درآمد داشت که او هم فوت شد. فکر می‌کنم بقیه مترجم‌ها سخت دچار مشکل هستند. من هم اگر در دانشگاه تدریس نمی‌کردم، مجبور بودم یا ترجمه را کنار بگذارم یا شتایی به کار ببرم که کیفیت هنر را عملا نابود می‌کند.

حدادی در پایان از کتاب‌هایی که در دست ترجمه و چاپ دارد نیز گفت: تاکنون سه کتاب از هاولدرلین، شاعر رمانتیک آلمانی ترجمه کرده‌ام. حالا ۹۹ درصد از چهارمین کتابی که از این شاعر با عنوان «در ستایش والایی» ترجمه کرده‌ام هم آماده است، از ترس این‌که کرونا زودتر از کتاب سراغم بیاید، فعلا مشغول بازخوانی آن هستم. البته می‌توانم همین حالا آن را چاپ کنم منتها مطمئن نیستم آن را به کدام نشر می‌توانم بدهم. کتابی که الان مشغول ترجمه کردن آن هستم، عنوان خیلی دل‌انگیزی دارد؛ «سیمای مادر در قاب جوانی». این کتاب داستان خامنی است که در جنگ جهانی دوم باردار است و امید به آینده در سینه اوست و مصائب جنگ در پیش رویش.

همسرش احترام برومند ، گواهینامه شش ساله ابتدایی همراه با عکس در ۱۳۲۶. کارنامه کلاس چهارم دبستان همچنین مجموعه‌ای از وسایل شخصی وی شامل: انگشترعقیق، خودنویس ، عینک طبی ، ساعت مچی و … از دیگر یادگاری‌های اهداء شده ای است که در ویرتین او قرار گرفته است. داوود رشیدی در سال ۱۳۳۲ در آکادمی ژنو در رشته کارگردانی و بازیگری تاتر تحصیل کرد وهم زمان در دانشگاه ژنو در رشته علوم سیاسی نیز درس خواند و از همان زمان به‌طور مستمر با گروه‌های حرفه‌ای به عنوان بازیگر و کارگردان در ژنو کار کرده بود. او در سال ۱۳۳۸، از آکادمی ژنو در رشته کارگردانی و بازیگری فارغ التحصیل شد و در سال ۱۳۴۱ مدرک کارشناسی علوم سیاسی گرفت.